

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال اول، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۱

درباره ساخت و ریشه‌شناسی چند فعل تالشی

دکتر مهدی کارگر^۱

دکتر احمد رضا نظری چروده^۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۸

چکیده

تالشی از گویش‌های ایرانی شمال غربی به شمار می‌آید که در حاشیه دریای خزر رواج دارد. جستار پیش روی پس از اشاره‌ای مختصر درباره ساخت فعل در تالشی، به بررسی ریشه‌شناختی ۱۴ فعل از تالشی مرکزی پرداخته‌است. داده‌های تحقیق و ضبط آنها براساس تلفظ رایج در تالشی مرکزی است. در مدخل هر فعل، نخست ماده‌های مضارع و ماضی تالشی آورده شده، سپس برپایه برابر یا هم‌ریشه واژه در دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی و نیز زبان‌های هندواروپایی، به ریشه‌شناسی واژه و بازسازی صورت ایرانی باستان و هندواروپایی آغازین آن پرداخته شده‌است، سپس براساس شواهد موجود، ساخت اشتقاقی فعل و دگرگونی‌های آوایی انجام گرفته بر روی ماده‌های آن توضیح داده شده، همچنین روند تحول تاریخی واج‌های تالشی در برخی از افعال منتخب این مقاله، از دوره ایرانی باستان تا ریخت امروزین بررسی شده‌است.

واژگان کلیدی: تالشی، ریشه‌شناسی، ماده مضارع، ماده ماضی، فعل

✉ hirad_un@yahoo.com

۱. استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا
۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا

۱- مقدمه

زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، این گنجینه‌های گران‌بها نمایانگر فرهنگ و تمدن تاریخی و کهن این مرز و بوم‌اند و مطالعات علمی و گردآوری و ضبط واژه‌ها، ترکیب‌ها و اصطلاحات آنها می‌تواند علاوه بر پویا کردن زبان‌ها و گویش‌ها مقدمه‌ای ارزشمند برای دیگر پژوهش‌هایی که با زبان ارتباط تنگاتنگ دارند به وجود آورد. از آنجاکه زبان هر قومی آیینۀ تمام‌نمای فرهنگ، آداب و رسوم، اعتقادات، باورها و پیشینه تاریخی آنهاست و نابودی آنها باعث از بین رفتن میراث فرهنگی جامعه می‌شود، اهمیت و ارزش بررسی‌های زبانی بر کسی پوشیده نمی‌ماند. برای جلوگیری از زوال و انقراض زبان‌ها و گویش‌ها باید هرچه سریع‌تر در بررسی و توصیف زبان‌ها و گویش‌های قومی کوشید و اطلاعات گردآوری‌شده را ثبت و ضبط کرد.

تالشی از شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی است که در منطقه‌ای در غرب و جنوب غربی دریای خزر رواج دارد. این منطقه امروزه در استان‌های گیلان، اردبیل و جنوب شرقی جمهوری آذربایجان قرار دارد. در میان گویش‌های شمال غربی، تالشی بیشترین نزدیکی را با گویش‌های تاتی یا آذری، به‌ویژه شاخه شمال شرقی این گویش‌ها دارد که منطقه رواج آنها در غرب مناطق تالشی‌زبان است. بر اثر نفوذ زبان‌های دیگر، مخصوصاً زبان ترکی، به مرور از دایره و محدوده گسترش تالشی کاسته شده‌است. این زبان ایرانی نو، اکنون در امتداد رشته‌کوه‌های تالش، در استان‌های گیلان و اردبیل ایران و نیز در نواحی جنوب شرقی جمهوری آذربایجان رواج دارد. تالشی بازمانده زبان مادی در دوره باستان است اما از این گویش در دوره میانه اثری در دست نداریم. تالشی تنوع گویشی و لهجه‌ای بسیار دارد اما تالش‌شناسان و پژوهندگان زبان‌های ایرانی، گویش‌های این زبان را به سه دسته کلی شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم کرده‌اند: گویش شمالی، تالشی رایج در جمهوری آذربایجان، مناطق تالش‌نشین اردبیل (نمین و عنبران)، آستارا و بخش اعظم شهرستان تالش فعلی را در بر می‌گیرد و از نظر وسعت جغرافیایی، بزرگ‌ترین گویش تالشی است. گویش مرکزی، تالشی رایج در مناطق جنوبی شهرستان تالش و شهرستان رضوان‌شهر است - منطقه بین سفارود در جنوب و حوضه ناورود در شمال - و گویش جنوبی نیز، تالشی شهرستان ماسال، بخش‌هایی از صومعه‌سرا، شهرستان‌های فومن و شفت و برخی از مناطق تالش‌نشین شهرستان‌های رشت و رودبار را پوشش می‌دهد. ارتباط و پیوستگی گویش تاتی رایج در دره شاه‌رود خلخال با تالشی تا بدان پایه است که به اعتقاد برخی از محققان، باید خلخال - تاتی شاه‌رود - را از گویش‌های تالشی به شمار آورد (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۴: ۱۳۱).

۲- روش پژوهش

در این مقاله ۱۴ فعل تالشی ریشه‌شناسی شده‌اند. در گزینش سعی بر آن بود تا افعال به لحاظ تحولات آوایی و معنایی نکاتی جالب داشته باشند. در مدخل، صورت مصدری فعل‌ها آمده‌است. در هر مدخل پس از آوردن ماده مضارع و ماده ماضی آن در تالشی، نخست بازسازی صورت ایرانی باستان، به‌ویژه برپایه برابر هم‌ریشه واژه در اوستایی، سنسکریت، و دیگر زبان‌های هندواروپایی شده و در مواردی که شاهی برای بازسازی صورت ایرانی باستان ماده مضارع تالشی نبود، به بازسازی ماده ماضی بسنده کرده‌ایم. پس با رویکردی تطبیقی برپایه شواهد موجود در تالشی، ساخت اشتقاقی واژه و دگرگونی‌های آوایی ماده‌های آن توضیح داده شده‌است. در پایان هر مدخل هم‌ریشه فعل‌ها در دیگر گویش‌های ایرانی ذکر گردیده. ضبط فعل‌ها براساس تلفظ رایج در گویش تالشی مرکزی است که یکی از نویسندگان مقاله، گویشور آن است. افعال تالشی به ترتیب الفبای لاتینی فهرست شده‌اند و همه آنها را در کتاب فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی نوشته محرم رضایتی کیشه‌خاله و ابراهیم خادمی ارده (۱۳۸۷) می‌توان یافت. بدین روی از آوردن ارجاع پیاپی برای واژه‌های تالشی پرهیز کرده‌ایم. روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای و در مواردی میدانی است. گونه‌هایی که با ستاره (*) مشخص شده‌اند، بازسازی شده یا فرضی‌اند و نشانه رادیکال (√) نماد ریشه است.

۳- پیشینه پژوهش

مهم‌ترین مقاله‌هایی که به ساخت فعل در تالشی پرداخته‌اند عبارت‌اند از: «ریشه و ماده فعل در گویش‌های تاتی، تالشی، و گیلکی» از رضایتی کیشه‌خاله و سبزعلیپور (۱۳۸۷)؛ «فعل پیشوندی در تالشی» از علی رفیعی جیردهی (۱۳۸۶)؛ «فعل مجهول در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» از رضایتی کیشه‌خاله و جلاله‌وند آل‌کامی (۱۳۹۰)؛ «توصیف ساختمان دستگاه فعل در گویش تالشی (دهستان تاسکوه ماسال)» از مهرداد نغزگوی کهن (۱۳۷۳). رضایتی کیشه‌خاله در دو مقاله دیگر نیز با عنوان‌های «چند نکته دستوری در گویش تالشی» (۱۳۸۲) و «تأملی دیگر در فہلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی» (۱۳۸۴) جنبه‌هایی از فعل تالشی را بررسی کرده‌است. کارگر و چراغی (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه تالشی» شانزده واژه تالشی مرکزی را ریشه‌شناسی کرده‌اند. جعفری دهقی (۱۳۸۴) در «مقایسه تحول تاریخی برخی واج‌های تالشی با فارسی معیار» و شهین شیخ سنگ‌تجن (۱۳۸۶) در «توصیف واج‌شناسی گویش تالشی در حوزه آوایی» به تحول واج‌های تالشی پرداخته‌اند. کتاب فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی نیز از منابع برجسته تحقیق در زمینه لغات، ترکیبات و کنایات تالشی مرکزی است (نک. رضایتی کیشه‌خاله و خادمی ارده، ۱۳۸۷).

۴- ساختار فعل در تالشی

فعل‌های تالشی به دو دسته افعال اصلی و افعال موسوم به جعلی تقسیم می‌شوند. صرف افعال نیز برپایه دو ماده است: ماده مضارع و ماده ماضی.

۴-۱- ساخت ماده‌های فعلی در تالشی

در فعل‌های اصلی، ماده مضارع بازمانده یکی از انواع ماده مضارع ایرانی باستان است و ماده ماضی بازمانده صفت مفعولی ایرانی باستان. در کنار فعل‌های اصلی، فعل‌هایی آمده‌اند که نمی‌توان آنها را مستقیماً بازمانده صفت‌های فاعلی و مفعولی یا ماده‌های ایرانی باستان دانست که با ساختاری نو و شیوه‌ای تازه ساخته شده‌اند، از این‌رو، به جعلی موسوم‌اند.

ماده فعلی در تالشی انواع مختلفی دارد و هر ماده‌ای به منظور خاصی استفاده می‌شود: ماده سببی (واداری)، ماده جعلی، و ماده مجهول که شکل تحول‌یافته ایرانی باستان است (نک. رضایتی کیشه‌خاله و سبزه‌علیپور، ۱۳۸۷: ۱۱۸). در تالشی، ماده‌های مضارع و ماضی جعلی به صورت‌های زیر ساخته شده‌اند:

الف. ماده واداری (سببی) از افزودن /-(ə,ā)n/ (قس. ایرانی میانه غربی /-ēn/) به ریشه قوی حاصل می‌شود. در صورتی که فعل ناگذر باشد، با افزودن این پسوند گذرا می‌شود:

مصدر سببی	ماده سببی مضارع	ماده سببی ماضی
trākənəste (ترکاندن)	trākən-	trākənəst-
lārzənəste (لرزاندن)	lārzən-	lārzənəst-

دیگر روش در ساخت این‌گونه ماده در تالشی، افزودن پسوندهای -āv(ə)n و -ām(ə)n به ریشه ضعیف است که با ظاهرشدن پسوندهای -āvn و -āmn در این ریخت، با دیگر شیوه ساخت سببی در این گویش ایجاد تمایز کرده‌است. این شیوه ساخت ماده سببی در گویش‌های تاتی و تالشی یک مشخصه محسوب می‌گردد. احتمالاً در این ریخت، /v/ و /m/ همخوان‌های میانجی باشند:

مصدر سببی	ماده سببی مضارع	ماده سببی ماضی
gəlvənəsse (جوشاندن)	gəlvən-	gəlvənəss-
xəsāvnəste (خواباندن)	xəsāvn-	xəsāvnəst-

گاه ریشه صرفاً با گردش واکه (تبدیل به ā) سببی می‌شود، البته شمار این گونه فعل‌ها در گویش تالشی اندک است: gən- «انداختن» ← ماده مضارع سببی: gān- «وادار به انداختن»، ماده ماضی سببی: gād-.

ب. ماده مضارع جعلی، برابر با اسم و صفت است و ماده ماضی جعلی از افزودن /-əst/ به ماده مضارع و یا برخی اسم‌ها و صفت‌ها ساخته می‌شود:

مصدر جعلی	ماده مضارع / اسم	ماده ماضی جعلی
gələste (جوشیدن)	gəl-	gələst-
jangəste (جنگیدن)	jang-	jangəst-

ج. ماده مجهول با افزودن /-i/ و یا /-e/ به آخر ماده مضارع گذرا ساخته می‌شود. ماده مجهول اغلب از ریشه ضعیف^(۱) ساخته می‌شود. ماده ماضی مجهول نیز با افزودن نشانه ماضی ساز -st به آخر این ماده درست می‌شود:

ریشه ضعیف	ماده مضارع مجهول	ماده ماضی مجهول
kər- (کشیدن)	kəri-	kərist-
kan (کندن)	kani-	kaniss-

این ماده در تالشی امروزی، کاربرد دوگانه یافته‌است، یعنی هم در ساخت فعل مجهول به کار می‌رود و هم در برابر معادل متعدی خود بر معنی لازم فعل‌ها دلالت می‌کند. از این ماده در ساخت صفت مفعولی مجهول نیز استفاده شده‌است: -gerista (گرفته‌شده) (نک. همان: ۱۲۷).

۴-۲- مصدر

در تالشی مرکزی، مصدر به دو صورت ساخته می‌شود:

الف. با افزودن نشانه /-e/ به آخر ماده ماضی، و در برخی موارد به ریشه افعال:

مصدر	ماده ماضی
harde (خوردن)	hard-
maste (شنیدن)	mast-

ب. با افزودن /-e/ به ماده مضارع یا ریشه برخی فعل‌ها:

مصدر	ریشه فعل
še (رفتن)	š-
že (زدن)	ž-

۴-۳- پیشوندهای فعلی

پیشوندهای فعلی در تالشی گستردگی خاصی دارند و در موقعیت‌های گوناگون بار معنایی متنوع و متعددی به فعل می‌بخشند. این پیشوندها به دو دسته قاموسی و تصریفی تقسیم می‌شوند. پیشوندهای قاموسی، اغلب بر سر افعال ساده وارد می‌شوند و معنی آنها را تغییر می‌دهند. مانند: /-bar-, -ji-, -vi-, -ā-, -da-, -pe-/ پیشوندهای قاموسی به‌رغم داشتن فهرستی

محدود، حوزه عمل بسیار گسترده‌ای دارند، چنان‌که به کمک آنها کاستی‌های ناشی از محدودیت فعل‌های ساده برطرف گردیده‌است (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۵۷ و ۵۸):

(رفتن) *še*

(بالا رفتن) <i>pe-še</i>	(فرو رفتن) <i>vi-še</i>
(داخل رفتن) <i>da-še</i>	(بیرون رفتن) <i>bar-še</i>

گاه این پیشوندها با حفظ مفهوم اصلی فعل‌های ساده، جهت انجام آنها را مشخص می‌نمایند و بدین ترتیب گستره معنایی آنها را محدود می‌کنند. در این صورت، معمولاً معنای فرعیِ بالا (pe-)، پایین (vi-)، درون (da-)، بیرون (bar-) را به معنای اولیه و اصلی آنها می‌افزایند. از دیدگاه تاریخی همه پیشوندهای فعلی در گویش تالشی، مختوم به همخوان /-ɾ/ بوده‌اند که به تدریج حذف گردیده و فقط در *bar* باقی مانده‌است (همان: ۵۹).

بیشترین کارکرد این پیشوندها، بخشیدن بار معنایی «تجدید و تکرار» به فعل‌هاست: *gənəste* «فتادن» و *āgnəste* «بازافتادن». هرچند این پیشوندها گاه در بعضی از فعل‌ها مفهوم پیشوندی خود را از دست می‌دهند اما برخی تا امروز مفاهیم خود را حفظ کرده‌اند (نک. رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۰۸).

پیشوندهای تصریفی نیز به دو نوع وجه و نمود، و منفی‌ساز تقسیم می‌شوند:

الف. پیشوندهای تصریفی وجه و نمود: *ba-*، *a-*، *bə-*، *kā-*. مثلاً *ba-* در ساخت مضارع اخباری، آینده نزدیک، ماضی بعید خواستاری، و ماضی استمراری خواستاری به کار می‌رود:

می‌خواهم	مضارع اخباری	<i>ba-xət-im</i>
می‌خواهیدی	مضارع استمراری	<i>ba-xəs-eš</i>
نمی‌خواهیده بودم	ماضی بعید خواستاری	<i>xəta na-b-e-m</i>
می‌خواهد بخوابد	آینده نزدیک	<i>kā-ba-xət-i</i>

ب. پیشوندهای تصریفی منفی‌ساز: *na-*، *ni-*، *nə-*، *ma-*. مثلاً *na-* برای منفی کردن فعل‌های ماضی استمراری، آینده در گذشته و ... (نک. رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۴۲):

نمی‌دیدید	ماضی استمراری	<i>na-vin-i-š</i>
نمی‌خواستم خفت	آینده در گذشته	<i>kā-na-xəs-im</i>

۵- فهرست فعل‌های تالشی

۵-۱- *(da)məšte* (ریدن، مدفوع کردن)

ماده مضارع *(da)miz-*، ماده ماضی *(da)məšt-*

> ایرانی باستان **√hmaiz-* «ادرار کردن» (چوانگ^۱، ۲۰۰۷: ۱۷۹)، اوستایی *√maēz-* «ادرار کردن» (بارتولومه^۱، ۱۹۰۴: ۱۱۰۸)، سنسکریت *√meh-* «ادرار کردن» (مونیه-ویلیامز^۲، ۱۹۷۴: ۱۹۷۴)

(۸۱۸)، فارسی میانه *mistan/mēz-* «ادرار کردن»؛ *gōmēz* «ادرار گاو» (مکنزی^۳، ۱۹۷۱: ۳۷، ۵۶)، سغدی *mēzē* «ادرار» (قریب، ۱۳۸۳: ۵۶۷۴)^(۷)، ختنی *mīysai* «ادرار» (بیلی^۴، ۱۹۷۹: ۳۳۲)، خوارزمی *myz-* «ادرار کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۱۳)، آسی ایرونی *mīzyn*، دیگوری *mezun* «ادرار کردن» (آبایف^۵، ۱۹۷۳: ۱۲۶)، پشتو *mitəl/mež-* شغنی *mēz-/mixt*، روشنی *mīz-/mixt*، سریکلی *meyz-/maxt* وخی *mīzg* همه به معنی «ادرار کردن» (مرگستیرنه^۶، ۱۹۷۴: ۴۶)، هندواروپایی آغازین واژه را ریکس^۷ (۲۰۰۱: ۳۰۱) به صورت $\sqrt{H_3}meiǵ^h$ «ادرار کردن» آورده‌است (نیز پوکورنی^۸، ۱۹۵۹: ۷۱۳). در برخی از زبان‌های هندواروپایی معادل این فعل را می‌بینیم: یونانی *ὄμειζω*، لتویایی *mingere* انگلیسی باستان *mīgan*، لیتوانیایی *mỹžti*، صربی-کرواتی *mižati* همه به معنی «ادرار کردن» (درکسن^۹، ۲۰۰۸: ۲۰۱، ۳۳۲).

این فعل در تالشی با پیشوند نیز به کار رفته‌است: (*daməšte*)، پیشوند *da* > ایرانی باستان **antar*، اوستایی *antar*^{۱۰} (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۳۱)، پارتی *andar* کاربرد پیشوند *da-* در فعل‌های تالشی از دیگر پیشوندها بیشتر است، چنان‌که در ساختمان حدود نود فعل دیده شده‌است (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۵۸؛ نیز نک. بخش ۴-۳ همین مقاله).

ماده مضارع تالشی *(da)miz-* > ایرانی باستان **maiza-*، اوستایی *maēza-* (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۰۸)، و ماده ماضی تالشی *(da)məšt-* > ایرانی باستان **mišta-*، اوستایی *maēšta-* (همان‌جا). بر طبق قانون بارتولومه، ریشه‌های ایرانی باستان مختوم به **/z/* که از اصل هندواروپایی $\sqrt{H_3}meiǵ^h$ مشتق شده‌اند در بیشتر گویش‌های شمال غربی همان صورت */z/* حفظ شده‌است. در مواردی پیش از */t/*، همخوان */z/* به */š/* تبدیل می‌شود (نک. گیلن^{۱۱}، ۱۹۶۶: ۶۹-۷۰؛ قریب، ۱۳۸۴: ۱۱).

در تالشی این فعل با پیشوند *pe-* نیز به کار رفته‌است: *peməšte* «فرا(سرپا) ریدن». برابر واژه در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *daməšten* «میزیدن» (سبزلپیور، ۱۳۹۱: ۳۲۱)، بختیاری *mesten* «ادرار کردن» (طاهری، ۱۳۸۹: الف: ۱۹۹)، بلوچی *mēzay* «ادرار کردن» (روسی^{۱۲}، ۱۹۹۸: ۴۰۴)، گیلکی *damištən* «ادرار کردن» (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹: ۲۰۳)، در فارسی نو: «مِشتن»

1. Bartholomae
2. Monier-Williams
3. Mackenzie
4. Bailey
5. Abaev
6. Morgenstierne
7. Rix
8. Pokorny
9. Derksen
10. Ghilain
11. Rossi

(ادرار کردن)، «مِشتند» در ترجمه عربی بآلت (ادرار کردند) و «بِشت» (ادرار کرد) آمده‌است (وطواط، ۱۳۵۸: ۱۱، ۱۴).

۵-۲- *dašte* (دوختن)

ماده مضارع *derz-*، ماده ماضی *dašt-*

> ایرانی باستان **√darz-* «دوختن، پُر کردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۶۲)، اوستایی *√darəz-* «بستن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۶۹۷)، سنسکریت *√darh-* «ثابت کردن، محکم کردن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۴۷۰)، فارسی میانه *handarz-* (> **ham-darz-*) «پند دادن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۴۱)، پارتی *darz-* «استوار کردن» (بویس^۱، ۱۹۷۷: ۴۴۶)، ختنی *drays-* «محکم کردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۱۶۶)، سغدی *dry-* «نگه داشتن» (قریب، ۱۳۸۳: ۱۴، ۳۴)، بلخی *lapzo* «محدود کردن» (سیمز-ویلیامز^۲، ۲۰۰۰: ۲۰۰)، آسی ایرونی با پیشوند **apa-* در واژه *ævdærzyn*، دیگوری *ævdirzun* «خراشیدن پوست» (آبایف، ۱۹۵۸: ۱۷۹)، سریکلی *derz-* «ضمیمه کردن»، وخی *derzn* «دسته کردن»، یغنایی با پیشوند *abi-* در واژه *bēdēžta* «بسته‌بندی کردن» (مرگستیرنه، ۱۹۷۴: ۱۵، ۴۲). هندواروپایی آغازین **√dreǵh-* «بستن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۱۲۶)، یونانی *ῥάσσομαι* «به چنگ آوردن»، روسی *deržāt-* «نگه داشتن»، اسلاوی کلیسایی باستان *drъžati* «در دست داشتن»، صربی-کرواتی *držati* «نگه داشتن» (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۳۲۹).

ماده ماضی تالشی *dašt-* > ایرانی باستان **daršta-*، اوستایی *darəšta-* (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۷۰)، در ماده ماضی، همخوان */z/* پیش از */t/* به */š/* تبدیل شده‌است (در مورد تغییرات آوایی ماده‌های این فعل نک. مدخل قبلی).

این فعل با پیشوند *-ā-* نیز در تالشی به کار رفته‌است: *ādašte* «دوختن». برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تالشی شمالی *derz-* «دسته کردن (گیاه)» (پیریکو^۳، ۱۹۷۶: ۲۳)، خوانساری *derz-* «مرمت کردن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۹۸)، سیوندی *dirz-* «دوختن» (لُکو^۴، ۱۹۷۹: ۱۴۱)، زازا *derzen*، کردی سورانی *dirz-/darz-* «شکافتن» (تاکستون^۵، ۲۰۰۹: ۱۸۱).

۵-۳- *erāšte* (شکستن، آسیب دیدن)

ماده مضارع *erəš-*، ماده ماضی *erəšt-*

> ایرانی باستان **√raiš-* «زیان دیدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۰۸)، اوستایی *√raēš-* «آسیب دیدن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۶)، سنسکریت *√reṣ-* «زخمی شدن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۸۸۱)، فارسی

1. Boyce
2. Sims-Williams
3. Pirejko
4. Lecoq
5. Thackston

میانہ rēš- «مجروح شدن»؛ rēškēn «مُضِر» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۷۱، ۷۲)، سغدی rēše «ریش، جرح»؛ zrēš- (>uz-raēš*) «صدمه زدن» (قریب، ۱۳۸۳: ۸۶۵۷-۱۱۴۲۶)، ختنی birāt- «شکافتن، باز کردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۲۸۸)، به نظر جوانگ (۲۰۰۷: ۳۰۹) این ریشه مختص زبان‌های هندوایرانی است. آسی ابرونی rīssyn، دیگوری resun «بیمار بودن» (آبایف، ۱۹۷۳: ۴۱۱)، پشتو brēš- (>upa-raištra*) «درد ناگهانی»، با پیشوند *upa- در واژه brēxš «گرفتگی» (مرگستیرنه، ۱۹۲۷: ۱۵)، وخی rižg، سریکلی rīzd «درد» (همو، ۱۹۷۴: ۷۱)، شُغنی birēj «خزنده‌ای مضر برای گوسفندان» احتمالاً > *upa-raiša-čī-? (همان: ۲۰) ماده مضارع تالشی erēš- > ایرانی باستان *raišya-، اوستایی raēšya- (متعدی) irišya- (لازم، متعدی) (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۶)، و ماده ماضی تالشی erēšt- > ایرانی باستان *rišta-، اوستایی irišta- (همانجا). پیش‌هشت e-/ در تالشی اضافه شده است. از این ریشه در گویش‌های ایرانی این واژه‌ها را داریم: کرمانجی rīš (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۳۶)، کردی و بلوچی rēš «ریش»، (واماژه از فارسی است) (روسی، ۱۹۹۸: ۴۱۰؛ جوانگ، ۲۰۰۷: ۳۰۸)، بختیاری rēš «ریش» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۲۲۲)، در فارسی نو: پریشان، پریش «تارومار» (> *pari-raiš-) (منصوری، ۱۳۸۴ ب: ۳۵۹).

۵-۴- gənəste (افتادن)

ماده مضارع gən-، ماده ماضی gənəss-

> ایرانی باستان *gan- «برخورد کردن، رخ دادن»، اوستایی yna- در عبارت satayna- «صد یورش» (جوانگ، ۲۰۰۷: ۱۰۳)، سنسکریت ghaná- «گشوده» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۳۷۶)، ختنی با پیشوند uz- در عبارت uysgana- «کرکس، لاشخور» (بیلی، ۱۹۷۹: ۷۹)، آسی ابرونی qæn، دیگوری gænæ «شکستن، ناقص شدن» (آبایف، ۱۹۷۳: ۲۹۰)، هندواروپایی آغازین *g^hen- «اصابت کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۲۱۸)، یونانی θείει «مجروح»، روسی gon «صید»، ارمنی gan «افتاده».

برای ماده مضارع تالشی gən- > شاهی برای بازسازی ماده مضارع ایرانی باستان در اختیار نبوده است.

ماده ماضی تالشی، gənəss- ساختی جعلی دارد. نشانه ماضی ساز /st(ə)-/ معمولاً با همگونی همخوان /t/ با /s/ و تبدیل این نشانه به əss- در گونه‌های مختلف تاتی و تالشی کاربرد دارد (رضایتی کیشه‌خاله و سبزیلیپور، ۱۳۸۷: ۱۲۶ و ۱۲۷). همخوان آغازی /g/ ایرانی باستان در تالشی باقی مانده است:

geri «گردن» > ایرانی باستان *grīuā- (اوستایی griuuā-، پارتی grīw-)، هرزنی giri، تاتی geri (نک. طاهری، ۱۳۹۱: ۱۲۹).

این فعل با برخی پیشوندها در تالشی به کار رفته است: āgnəste «بازافتادن»، pegənəste «برخوردن»، vigənəste/dagənəste «فروافتادن»، bargənəste «برافتادن».

برابر واژه در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی gənəsən «برخوردن، اصابت کردن» (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، هورامی gin- «افتادن» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۷۸)، خوانساری gen- «روی دادن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۹۷)، زازایی gunen «رخ دادن» (آساتوریان، ۱۹۸۶: ۴۰۹)، ابیان‌های gennoyan «رسیدن»، دلجانی gyenā «تکان دادن» (لکوک، ۱۹۷۹: ۱۶۲)، بلوچی gānəy «افتاده» (روسی، ۱۹۹۸: ۳۸۷).

۵-۵- harde (خوردن)

ماده مضارع har-، ماده ماضی hard-

> ایرانی باستان *√huxar- «خوردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۱۴۷)، اوستایی √x^var- «خوردن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۸۶۶)، فارسی میانه xwardan «خوردن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۹۵)، پارتی wxar؛ با پیشوند ā- در واژه āxur- «مصرف کردن» (گیلن، ۱۹۳۹: ۵۷)، سغدی xwar-/xur «خوردن» (قریب، ۱۳۸۳: ۱۰۷۴۳)، ختنی hvar- «خوردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۵۰۳)، خوارزمی xwr- «مصرف کردن، خوردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۳۸)، آسی ایرونی xord/xæryn، دیگوری xward/xwærun «مزه کردن خوراک نامطبوع» (آبایف، ۱۹۸۹: ۱۷۸)، پشتو xwarəl/xūr، شغنی xar-/xūd، سریکلی xor-/xīg همه به معنی «خوردن» (مرگستیرنه، ۱۹۷۴: ۹۸)، هندواروپایی آغازین واژه را چوانگ (۲۰۰۷) براساس ریشه‌شناسی هندواروپایی پوکورنی (۱۹۵۹) بازسازی شده *suel «خوراک» آورده؛ اما ریکس (۲۰۰۱: ۲۶۱) هندواروپایی آغازین واژه را به صورت *h₂ek⁻ «خوراک» داده است > √h₂ek^h3- «خوردن». لارینگال *h₂ به صورت آوایی حلقی تلفظ می‌شده است (در مورد لارینگال‌های^(۳) هندواروپایی آغازین نک. بیکس^۲، ۱۳۸۹: ۱۶۵، ۱۹۵، ۲۱۹).

ماده مضارع تالشی har- > ایرانی باستان *huxara-، اوستایی x^vara- (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۸۶۶)، و ماده ماضی تالشی آن hard- > ایرانی باستان *huxarta-، اوستایی x^varata- (همان‌جا). مصدر مجهول آن نیز در تالشی مرکزی به کار می‌رود: hariste «خورده شدن، ساییده شدن».

1. Asatryan

2. Beekes

در تالشی، $*h\varnothing$ ایرانی باستان با ازدست‌دادن ویژگی لبی‌شدگی به ریخت h - باقی مانده‌است: تالشی $har\bar{a}y$ «فریاد» > ایرانی باستان $*h\varnothing ar^2$ به معنی «نازنا گفتن». در تاتی شمالی هم همین قاعده صدق می‌کند: hun «خواب» > ایرانی باستان $*h\varnothing afna$ ، اوستایی x^vafna ، فارسی میانه $xwamn$ ، هرزنی hun .

برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی $harden$ «خوردن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۷)، هرزنی $horde$ «خوردن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۵۴).

۵-۶- $lište$ (لیسیدن)

ماده مضارع lis ، ماده ماضی $l\bar{a}št$

> ایرانی باستان $*\sqrt{raiz}^1$ «لیسیدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۱۰)، اوستایی $\sqrt{ra\bar{e}z}$ (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۶)، سنسکریت $lih- > \sqrt{rih}$ «لیسیدن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۹۰۳)، فارسی میانه lis «لیسیدن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۸)، سغدی $r\bar{e}s$ (قریب، ۱۳۸۳: ۸۶۵۴)، ختنی $ri\bar{s}$ (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۶۴)، یغناپی $l\bar{e}s$ (قریب، ۱۳۸۳: ۸۶۵۴)، پشتو $l\bar{i}t$ ($lišta- >$) «صاف کردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۶۴)، آسی $laes\bar{a}eg$ «ماهی آزاد» (آبایف، ۱۹۷۳: ۵۳). هندواروپایی آغازین $*\sqrt{lei\bar{g}}^h$ «لیسیدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۴۰۴)، یونانی $\lambda a\iota\chi\omega$ ، لیتوانیایی $lie\bar{z}\bar{u}$ ، لتویایی $ling\bar{o}$ ، صربی-کرواتی $\acute{d}a\bar{z}aem$ ، ارمنی $lizem$ همه به معنی «لیسیدن» (درکسن، ۲۰۰۸: ۵۶، ۱۴۵). همخوان آغازی $*/r/$ ایرانی باستان، در تالشی به $/l/$ تبدیل شده‌است. مانند واژه‌های: $larz$ «لرز» > $\sqrt{rarz}$ «لرزاندن، ترساندن»، و $l'ut$ «لخت» > $\sqrt{rauH}$ «لخت کردن، کندن، چیدن». چوانگ (۲۰۰۷: ۳۱۵) ریشه ایرانی باستان $\sqrt{Hraiz}$ را نیز محتمل دانسته و پیدایش همخوان آغازی $/l/$ در گویش‌های غربی ایران را نتیجه ناهمگونی دو واج هم‌آوای $/l/$ و $/r/$ توجیه کرده‌است: $lis- > \sqrt{Hraiz}$.

در فارسی، واج $/l/$ دارای چند منشأ متفاوت بوده‌است، چنان‌که در شماری از واژه‌های فارسی منشأ آن مشخص نیست. به نظر مایرهورف^۱ (۱۳۸۲: ۳۲) این واج که در ایرانی آغازین وجود داشته‌است، از فهرست واجی /وستا حذف شده. واژه‌های $/l/$ دار هندواروپایی در فارسی باستان و اوستایی به $/r/$ بدل گشته‌اند ولی شماری از واژه‌های فارسی هم وجود دارند که واج $/l/$ را حفظ کرده‌اند. بنابراین در زبان فارسی و سایر گویش‌های ایرانی نو - برای مثال در گویش مازندرانی $lištan$ «لیسیدن» و $lis\bar{a}k$ «حلزون» - و همچنین در روایت‌های فرعی فارسی باستان از جمله روایت‌های عیلامی و نیز یونانی که نشان‌دهنده شماری از نام‌های ایرانی $/l/$ دار

1. Mayrhofer

است (نک. اشمیت^۱، ۱۹۸۴؛ مایرهوفر، ۱۹۷۳) به‌خوبی این موضوع را نشان می‌دهد که گویشی /l/ دار به موازات پدیده‌های مربوط به زبان‌های متأخر ایرانی مانند اوستایی و فارسی باستان، /l/ هندواروپایی را به /t/ تبدیل نکرده (اشمیت، ۱۳۸۲: ۱۵۸)، در نتیجه واج /l/ خاستگاهی غیر از /l/ هندواروپایی نیز داشته‌است. یعنی گویشی از فارسی باستان در کنار دیگر گویش‌های ایرانی باستان وجود داشته که در آن واج /l/ را به کارمی‌برده‌اند و همین گویش واج /l/ را به دوره میانه انتقال داده‌است، بنابراین می‌توان گفت واج /l/ فارسی ابتدا در فارسی میانه و پس در فارسی نو گسترش یافته‌است. یعنی هرچه فارسی به دوره نو نزدیک‌تر می‌شود واج /l/ پربسامدتر و هرچه به دوره کهن نزدیک‌تر می‌شود، واج /l/ کمتر می‌شود تا سرانجام در ایرانی آغازین به نبود آن می‌رسیم (هوشمان^۲، ۱۸۹۵: ۲۶۲-۲۶۳).

شاید براساس ماده مضارعی که ریکس (۲۰۰۱: ۴۰۴) به صورت -léjġ* بازسازی کرده‌است، بتوان ماده مضارع ایرانی باستان را بازسازی کرد: ماده مضارع تالشی -lis > ایرانی باستان -raiz*، اوستایی -raēz (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۴۸۵)، گویا -lēz به جای -lēz آمده‌است و یا به قیاس با nibišt و -nibēs ساخته شده باشد (هرن^۳، ۱۸۹۳: ۹۵۴).

ماده ماضی تالشی -lašt > ایرانی باستان -rišta*، صورت اصلی -riz است: همخوان /z/ پیش از /t/ به /š/ تبدیل شده‌است. خوشه همخوانی ایرانی باستان -št* نیز در گویش تالشی حفظ شده: māšt «دارار» > ایرانی باستان -mišta* (اوستایی -maēz)، اما در فارسی نو به -st تبدیل شده‌است. مانند: واژه فارسی lestan «لیسیدن» > ایرانی باستان -rišta* (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۵۶).

همچنین واژه مرکب ai ایرانی باستان در دوره میانه به /ē/ و در تالشی به صورت /ə.i/ باقی مانده‌است: dim «چهره» > ایرانی باستان -daiman* (اوستایی -daēman، پارتی -dēm). این فعل با پیشوندهای /da- و -ā/ در تالشی مرکزی به کار رفته‌است: ālišhte «لیسیدن»، dalište «لیسیدن».

برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی leštən «لیسیدن» (سبزه‌لیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، کردی listin «لیسیدن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۱۹۸)، کرمانجی -alastin/ales «لیسیدن» (تاکستون، ۲۰۰۶: ۱۹۷)، بختیاری lesten «لیسیدن» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۲۴۳)، ورزنه‌ای lesen، انارکی lessen ابوزیدآبادی و ابیانهای leštan «لیسیدن»، (لکوک، ۲۰۰۲: ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶).

1. Schmitt
2. Hübschman
3. Horn

۵-۷- parziste (پالوده‌شدن)؛ parzənəste (پالودن)

ماده مضارع parz-، ماده ماضی parzist-

> ایرانی باستان + parz- pari $\sqrt{\text{harz}}$ «رهاکردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۱۳۲)، اوستایی $\sqrt{\text{harəz}}$ «آزادکردن» با پیشوند pari- * «تصفیه کردن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳)، سنسکریت $\sqrt{\text{srj-}}$ «پیش فرستادن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۱۲۷۴)، فارسی میانه hilišn- «رهایی، عفو» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۴۳)، پارتی hirz- (> hrz-a- *) (گیلن، ۱۹۳۹: ۴۸)، خوارزمی-fšzy «روان کردن، جاری کردن» (> (*abi-harzaya- *) pzy «تصفیه کردن» (*pari-+ harz) (صمدی، ۱۹۸۶: ۷۳، ۱۶۷)، هندواروپایی آغازین $\sqrt{\text{selg-}}$ * «ول کردن، فرستادن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۵۲۸).

سُلگی و بختیاری (۱۳۹۰: ۶۳) در بررسی ریشه‌شناختی واژه par(i)znāy «پالودن» در گویش هورامی، ریشه ایرانی باستان parz- $\sqrt{\text{parz}}$ «پالودن»؟ را لحاظ کرده‌اند و صورت بازسازی‌شده پارتی parz- «پالودن» را با توجه به صورت دخیل در ارمنی آورده‌اند و به آساتوریان (۱۹۸۶: ۳۲) ارجاع داده‌اند.

صورت لازم در تالشی parziste «پالوده‌شدن»، ماده مضارع تالشی parz- > ایرانی باستان $\sqrt{\text{parz}}$ + pari- * «پالودن»، اوستایی pari+harəza- (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۷۹۳).

صورت متعدی، از ماده مضارع سببی parz-ən: در تالشی یکی از شیوه‌های ساخت فعل واداری، افزودن /-(ə/ā)n/ به ریشه قوی است. مانند: xār-n-əst-e «خاراندن» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۶۳). پسوند -ən > *ana- ایرانی باستان که نوعی پسوند اسم و صفت‌ساز بوده‌است، در برخی از زبان‌های ایرانی غربی به صورت -ēn- > ay(a)-ana- (هنینگ^۱، ۱۹۳۳: ۲۱۲) برای ساختن ماده مضارع واداری از اسم، صفت، قید، و ماده مضارع متعدی؛ و نیز ساختن ماده مضارع متعدی از ماده مضارع لازم درآمده‌است و ماده ماضی سببی آن parzənəst- جعلی است (نک. بخش ۵-۴- همین مقاله).

برابر واژه در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی parzunen «از صافی رد کردن» (سبزه‌علی‌پور، ۱۳۹۱: ۳۲۴)، کردی pārzinīn «پالودن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۷۷)، سمنانی parīžōn «صافی» (آساتوریان، ۱۹۸۶: ۳۲).

۵-۸- seriste «سردشدن، کرخت‌شدن»

ماده مضارع ser-، ماده ماضی serist-

از ایرانی باستان $\sqrt{\text{sarh-}}$ * «سردشدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۳۶)، در اوستایی از این ریشه، صفت sarəta- «سرد» داریم (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۵۶۶)، سنسکریت śīśira- «فصل سرد» (مونیه-ویلیامز،

۱۹۷۴: ۱۰۷۶)، فارسی میانه sard «سرد»، با پیشوند *apa- در واژه afsār- «خاموش کردن» (دورکین-مایسترانست^۱، ۲۰۰۴: ۳۰۸)، پارتی با پیشوند *ui- در ماده مضارع wisār- «خاموش کردن» (گیلن، ۱۹۳۹: ۷۴)، سغدی sart؛ یغناپی sort «سرد» (قریب، ۱۳۸۳: ۸۹۶۳)، ختنی sādā «سرد» (بیلی، ۱۹۷۹: ۴۲۴)، خوارزمی ps'rȳ (> *apa-sāraya-) «خنک کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۶۱)، آسی ایرونی sald/sælȳn، دیگوری sælun/sald «سرد کردن» (آبایف، ۱۹۷۹: ۶۴)، پشتو sōr، سریکی sorj وخی sbir، همه به معنی «یخ‌زده» (مرگستیرنه، ۱۹۲۷: ۷۰)، هندواروپایی آغازین *kelh- «یخ‌زدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۳۲۳)، لیتوانیایی sálti، لتویایی salt «یخ‌زدن» (درکسن، ۲۰۰۸: ۸۴، ۱۳۴).

ماده ماضی آن ساخت جعلی دارد. تنها پیشوندی که در تالشی مرکزی با این فعل به کار رفته، /ā- است: āseriste «سرد شدن». از این ریشه در دیگر گویش‌های ایرانی، این واژه‌ها را داریم: تاتی دروی sərəsten «شل شدن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۵)، بلوچی sār «سرد» (روسی، ۱۹۹۸: ۴۱۲)، کردی sar «سرد» (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۳۷)، بختیاری sarderū «سردسیر» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۲۲۵)، فارسی نو: افسردن (دهخدا، ۱۳۷۷: زیر واژه).

۵-۹- šande (ریختن، پاشیدن، الک کردن)

ماده مضارع šan-، ماده ماضی sand-

> ایرانی باستان *šan- «تکان دادن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۳۷۱)، اوستایی šanman- «پرتاب کردن» (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۱۷۰۶)، فارسی میانه با پیشوند *apa- به صورت afšān- «پراکندن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵)، سغدی šan- «لرزیدن» (قریب، ۱۳۸۳: ۹۳۰۰)، ختنی šāñ- «تکان دادن، افراشتن» (*šānaya- > «بالا بردن، بلند کردن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۴۱۹)، خوارزمی šnȳ- (> šanya-) «لرزیدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۹۸)، پشتو šanēdəl «تکان دادن» (مرگستیرنه، ۱۹۲۷: ۷۵)، منجی wuṣon- «به هم زدن»، یغناپی با پیشوند *fra- به صورت firšōn- «تکان دادن درخت» (همو، ۱۹۷۴: ۱۹)، از ریشه *šan- «تکان دادن» با پیشوند abi- در فارسی: «افشاندن» و با پیشوند vi- در پارتی wišān- «تکان دادن» (بویس، ۱۹۷۷: ۹۸). چوانگ (۲۰۰۷: ۳۷۲) ریشه هندواروپایی واژه را بازسازی نکرده است، ولی ارتباط آن را با ریشه san- محتمل دانسته و ریشه ایرانی باستان *fšān- را با تردید به معنی «جدا کردن» آورده است (نک. همان: ۹۱). بیلی (۱۹۷۹: ۴۰۹) ریشه هندواروپایی *abi-šān- را *ksen- (> *kes-ēn-) «خاریدن، شانه کردن» پیشنهاد داده است. یونانی ξάψω «شانه زدن» (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۵۸۵).

1. Durkin- Meisterernst

دارمستتر^۱ (۱۹۷۱: ۱۰۱) افشاندن فارسی را برمبنای اینکه خوشه آوایی fš در فارسی به /š/ بدل می‌شود، از ریشه √fšān «جداکردن استخوان‌ها از یکدیگر» می‌دانند که بارتولومه (۱۹۰۴: ۱۰۲۸) آن را نپذیرفته‌است. هرن (۱۸۹۳: ۱۰۲) نیز به پیروی از گلدنر^۲ آن را از aiwi- و afšān دانسته. هرتسنبگ^۳ ریشه √fšān (>psan* و >span(d)*) را با توجه به صورت سنسکریت span-d «لرزیدن، تکان خوردن» آورده‌است (منصوری، ۱۳۸۴: ب: ۲۳).

ماده مضارع تالشی šān- > ایرانی باستان *šāna*. ماده ماضی تالشی -šand > ایرانی باستان *šanta*. دیگر مشتقات واژه در تالشی: صفت مفعولی -šanda «ریخته»، صفت لیاقت -šandanin «ریختنی».

برخی پیشوندهای به‌کاررفته با این فعل در تالشی: pešande «فراپاشیدن»، āšande «تکان دادن»، dašande «دَراپاشیدن». برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی šanden «افشاندن بذر، تکان دادن» (سبزیلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۵)، هورامی šān-/šānāy «افشاندن» (مکنزی، ۱۹۶۶: ۱۰۹)، زازا šānāyiš «پراکندن»، بختیاری awšonden «افشاندن» (طاهری، ۱۳۸۹: الف: ۱۹۹)، بلوچی šānt «نداختن» (مرگستیرنه، ۱۹۳۲: ۷۵)، مازندرانی šanne «تکان دادن»، گیلکی fišan «متفرق کردن» (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹: ۲۵۱)، فارسی نو: افشاندن، افشون «ابزار پنجه‌دار برای جداکردن غله از کاه» (خلف تبریزی، ۱۳۶۲، زیر واژه).

۵-۱۰-šuste «شستن»

ماده مضارع -šur، ماده ماضی -šust

> ایرانی باستان √xšaud* «شستن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۴۵۵)، اوستایی √xšaud* «مایع‌شدن»، اوستایی متأخر از این ریشه، صفت xšudra «مایع، سیال» داریم (مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۴۳۹)، سنسکریت √kṣod «حل شدن» (همان‌جا)، فارسی میانه šustan (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۱)، پارتی -šōd «شستن» (گیلن، ۱۹۳۹: ۶۴)، ختنی با پیشوند -apa* در واژه pašoj «شسته‌شدن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۲۲۳)، خوارزمی -xs «غوطه‌خوردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۴۲)، سریکلی xōxtuṣ «آبشخور» (مرگستیرنه، ۱۹۷۴: ۱۰۴). به نظر چوانگ (۲۰۰۷: ۴۵۶)، ریشه هندواروپایی آغازین واژه نامعلوم است اما بیلی (۱۹۷۹: ۲۲۳) مدخل -pleu* «مایع» را در پوکورنی (۱۹۵۹) برای بازسازی هندواروپایی آغازین واژه ارجاع داده‌است. هندواروپایی واژه را ریکس (۲۰۰۱: ۳۷۲) -√kseu d* «جاری‌بودن» آورده.

1. Darmesteter
2. Geldner
3. Herzenberg

ماده مضارع تالشی *šur-* در اصل *šuy-* بوده که واج */y/* حذف و واج */r/* اضافه شده است. به عقیده نیبرگ^۱ (۱۹۷۴: ۱۸۷، ۱۸۸) ظاهر شدن واج */r/* در این ریخت، به قیاس از ماده مضارع *dāštan/dār-* و *kāštan/kār-* است. احتمالاً ماده مضارع *šur-* برگرفته از *šuhr* «اسپر» > اوستایی *xšūdra-* باشد (همان‌جا). ابوالقاسمی (۱۳۷۳: ۶۳) صورت شور (ماده مضارع) را در مورد این فعل، پدیده‌ای متأخر دانسته است.

ماده ماضی تالشی *šust-* > ایرانی باستان **xšušta-*، اوستایی *xšusta-* (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۵۵۵)، صورت اصلی *xšud-* می باشد: */d/* پیش از */t/* به */s/* بدل شده است. خوشه همخوانی *xš* ایرانی باستان در تالشی و دیگر گویش‌های ایرانی به ریخت */š/* باقی مانده: *šət* «شیر» > **xšūifta-* (اوستایی *xšuuīpta-*، پارتی *sift*): کجلی *set*، هرزنی *set*، هورامی *šot*. مصدر جعلی آن در تالشی به صورت *šuriste* «شسته شدن» کاربرد دارد. این فعل با پیشوندهای *pe-/vi-* در تالشی به کار رفته است: *pešušte* «فراشستن»، *višušte* «فروشستن». برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی *šəsen* «شستن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۵)، کرمانجی *šuštin* «شستن» (تاکستون، ۲۰۰۶: ۲۴۱)، بختیاری *šošten* «شستن» (طاهری، ۱۳۸۹ الف: ۲۲۸)، ابوزیدآبادی، ابیانهای *šošta* «شستن» (لکوک، ۲۰۰۲: ۱۳۰)، گیلکی *šosten* «شستن» (سرتیپ‌پور، ۱۳۶۹: ۲۳۸)، خوانساری *šūrin* «شستن» (اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۱۱۲)، کردی *šustin* «شستن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۱۱۱).

۵-۱۱- vate (بافتن)

ماده مضارع *vaj-* و ماده ماضی *vat-*

چوانگ (۲۰۰۷: ۴۰۲) از ریشه ایرانی باستان **√uab/f²* به معنی «بافتن» آورده و واژه اوستایی *ubdaēna-* را به معنی «پارچه‌ای، درست شده از پارچه» با آن مرتبط دانسته است، مونیّه-ویلیامز (۱۹۷۴: ۲۲۱) واژه *ūrṇāvābhi-* «عنکبوت» در سنسکریت را از ریشه *√vabh-* «بافتن، به هم گره زدن» دانسته، مایرهورفر (۱۹۹۶: ۵۰۶) با تردید صورت اوستایی *ufya- > √vaf-* «سرودن» را با آن مرتبط دانسته، فارسی میانه *wāf-* «بافتن» و اسم مصدر *wafišn* «بافندگی» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۶)، پارتی *wf-* «بافتن» (گیلن، ۱۹۶۶: ۵۶)، سغدی *wāf-/wāft* «بافتن» (قریب، ۱۳۸۳: ۹۸۰۵)، خوارزمی *w³f-/wf-* «بافتن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۰۸)، آسی ایرونی *wæft/wafyn*، دیگوری *uft/wafun* «بافتن» (آبایف، ۱۹۸۹: ۴۰)، پشتو *ūdāl* «بافتن» (مرگنستیرنه، ۱۹۲۷: ۹)، شُغنی *wīft*، یزغلامی *waft*، یغنابی *wófta-*، سریکلی *parwift* همه به

1. Nyberg

معنی «گیس کردن، تورباختن»؛ و $pərwóf$ «موی زنان» (همو، ۱۹۷۴: ۶۰، ۸۹)، هندواروپایی آغازین واژه را پوکورنی (۱۹۵۹: ۱۱۱۴) به صورت $*\sqrt{ue}b^h$ «بافتن» آورده‌است. ریکس (۲۰۰۱: ۶۵۸) نیز همین صورت را ذکر کرده‌است، یونانی $\upsilon\phi\alpha\acute{\iota} \nu\omega$ «بافتن»؛ $\upsilon\phi\eta$ «رشته، پارچه، بافته»، آلمانی کهن $weban$ ، انگلیسی $to weave$ «بافتن» (نیو، ۱۹۹۸: ۵۹).

ماده مضارع تالشی vaj : برابر ماده در دیگر گویش‌های ایرانی به صورت $waf >$ ایرانی باستان $*wafa$ به کار رفته‌است. احتمالاً vaj ، به قیاس از $vāj$ (ماده مضارع تالشی $vāte$ «گفتن») درست شده باشد: $vāj >$ ایرانی باستان $*wāča$.

بارتولومه (۱۹۰۴: ۱۳۴۶) ضمن یادداشتی ذیل ریشه اوستایی vaf اظهار می‌کند که این ریشه در اصل به معنی «بافتن» بوده سپس در گاهان و دیگر بخش‌های /وستا، تحول معنایی یافته و در مفهوم «شعرسرودن» به کار رفته‌است.

کاربرد بافتن در معنی مجازی «شعر سرودن، آواز خواندن» در برخی از زبان‌های دیگر مشاهده می‌شود: واژه یونانی $\upsilon\mu\nu\sigma$ (انگلیسی $hymn$) «شعر و سرود» به احتمال زیاد مأخوذ از ریشه‌ای به معنی «بافتن» است (قس سنسکریت $syūman$ «نخ»، انگلیسی $seam$ و sew). ریشه $\sqrt{zaqar}$ در آرامی هم به معنی «بافتن» بوده، سپس به معنی «سخن گفتن، ذکر خواندن» به کار رفته‌است (هرتسفلد، ۱۹۴۷: ۲۴۵-۲۴۶).

مولایی (۱۳۸۰: ۸۳) نیز در مقاله‌ای مفصل در مورد کاربرد مجازی «بافتن» در معنی «سخن گفتن» توضیح داده و التباس و هم‌آمیگی معانی آنها را در واژه زندواف کاویده و آن را یک واژه سغدی دخیل در فارسی دانسته‌است.

ماده ماضی تالشی vat $>$ ایرانی باستان $*vafta$ ، اوستایی $ufta$. همخوان پایانی ریشه $(\sqrt{uab}/f^2)$ ، انسدادی لبی واکدار $/b/ > *bh$ (هندواروپایی دمی) است، پس در مرز تکواژ $t/$ در اوستای کهن به bd - تبدیل شده‌است: اوستایی $ubdaēna$ «تشکیل یافته از بافت» $>$ هندواروپایی $\sqrt{ue}b^h$ «بافتن» (قریب، ۱۳۸۴: ۱۴)، و در فارسی میانه به خوشه همخوانی سایشی بی‌واک $-ft$ - تبدیل می‌گردد: $waft$ ، و در گویش‌های شمال غربی ایران با تبدیل $/f/$ به $/h/$ و سپس با حذف آن به صورت $-t/$ در ریخت ماده ماضی باقی مانده‌است. در دیگر نمونه‌ها نیز حذف $/t/$ دیده می‌شود:

tat «گرما، تفت» $> *taht > *taft$ $>$ ایرانی باستان $*tafta$ ، اوستایی tap ، پارسی $taftag$.

ساخت ماده ماضی جعلی آن را در تالشی به صورت vajist- از مصدر vajiste به معنی «بافته شدن» داریم.

این فعل با پیشوندهای /-ā-,vi-,ji-,pe-/ در تالشی به کار رفته است: āvate «درآوردن لباس»، pevate «بالاکشیدن»، jivate «از هم جداکردن»، vivate «فروکشیدن لباس». برابر این فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی vaten «بافتن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، بلوچی gvapag «بافتن» (روسی، ۱۹۹۸: ۴۰۲)، کردی ünîn «بافتن» (مکنزی، ۱۹۶۱: ۲۵)، ایبانه‌ای wotan، گهرودی vātan (لکوک، ۲۰۰۲: ۱۲۱، ۱۲۶).

۵-۱۲- vāte (گفتن)

ماده مضارع -vāj، ماده ماضی -vāt

> ایرانی باستان -vāč * «گفتن»، اوستایی -vak/č- «سخن گفتن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۴۰۲)، سنسکریت -vac- (vívakti) «سخن گفتن، صحبت کردن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۹۱۲)، فارسی میانه āwāz «آواز»، wāzag «سخن»، waxšwar «پیامبر» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۳، ۶۰، ۸۹)، پارسی wāž- در واژه‌های padwāž «پاسخ‌دادن» و padwāg «پاسخ» (گیلن، ۱۹۶۶: ۶۸)، سغدی waydē «روایت‌شده» (قریب، ۱۳۸۳: ۱۰۳۲)، خوارزمی -cwcy- «زیر لب حرف‌زدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۵۲)، آسی ایرونی wac، دیگوری wacæ «پیام، خبر» (آبایف، ۱۹۸۹: ۲۶)، شُغنی -wāyd، سریکلی -woyɔd، یغنابی -wūyɔd، وخی -wayɔd، اشکاشمی -voy، و مُنجی -bey همه به معنی «خروشدن» (مرگستیرنه، ۱۹۷۴: ۱۶، ۸۹)، هندواروپایی آغازین واژه -uek^u * «سخن گفتن، گفتگو کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۶۷۳)، لاتینی vocō، vōx «فراخواندن»، یونانی εἰπεῖν «سخن گفتن» (نیو، ۱۹۹۸: ۶۱).

ماده مضارع تالشی -vāj > ایرانی باستان -wāča *. همخوان /č/ میان واکه‌ای ایرانی باستان، در تالشی به /j/ تبدیل شده است: ruž «روز» > ایرانی باستان -raučah * (اوستایی -raočah).

ماده ماضی تالشی -vāt > ایرانی باستان -wāxta *. همخوان /k/ ایرانی باستان، پیش از /t/ به /x/ تبدیل شده است. درواقع به قیاس ریشه‌های مختوم به /g/، ریشه‌های مختوم به /k/ نیز در زبان‌های ایرانی شمال غربی، سیر طبیعی سایشی شدن را در مرز تکواژ /t/ پیموده‌اند. بدین روش -kt به -xt تبدیل می‌شود، آنگاه /x/ به /h/ تبدیل شده و سپس با حذف /h/ واکه پیش از آن کشش جبرانی یافته است (هنینگ، ۱۹۳۳: ۱۸۶).

مصدر جعلی آن در تالشی به صورت vājiste به معنی «گفته‌شدن» کاربرد دارد. دیگر مشتقات vāte: صفت مفعولی vāta- «گفته‌شده»، صفت لیاقت vātanin به معنی «گفتنی»، avāj «گوینده»، و عبارت vātə verej به معنی «سخنان بیهوده» است. در فارسی بیواژیدن (بیواژیدن) به معنی «پاسخ‌دادن، قبول کردن درخواست» به کار رفته‌است (نک. منصوری، ۱۳۸۴ الف: ۴۸):

به امید رفتن به درگاه اوی امید مرا جمله پیواز کرد
(بهرامی، به نقل از مدبری، ۱۳۷۰: ۴۰۵)

برابر این فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی vāten «گفتن» (سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۶)، هرزنی öte «گفتن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۷۰)، کرمانجی wēje «گفتار» (تاکستون، ۲۰۰۹: ۲۴۶)، ابیانای vātan «گفتن» (لکوک، ۲۰۰۲: ۱۷۶، ۱۷۹).

۵-۱۳- zeriste «دریده‌شدن»؛ zārnāste «دریدن»

ماده مضارع zer-، ماده ماضی zerist-

> ایرانی باستان $\sqrt{\text{zarH}^1}$ * «زخمی کردن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۴۶۹)، اوستایی $\sqrt{\text{zar}}$ «زخمی کردن، آسیب‌رساندن، رنجاندن» (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۱۶۶۹)، سنسکریت $\sqrt{\text{har}^1}$ «زخمی کردن» (مونیه-ویلیامز، ۱۹۷۴: ۱۲۸۹)، فارسی میانه āzār «زجر دادن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۵)، پارتی zar- «آزردن» (بویس، ۱۹۷۷: ۱۰۸)، ختنی yssure «زخمی» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۵۴)، آسی ایرونی zær «مجروح کردن» (آبایف، ۱۹۸۹: ۲۹۹)، پشتو zōrəl «آزردن» (مرگنستیرنه، ۱۹۲۷: ۱۰۳)، هندواروپایی آغازین $\sqrt{\text{gerH}^2}$ * «اذیت کردن»، اسلاوی کلیسایی باستان zoriti «مجروح شدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۱۶۵).

ماده ماضی zerist- در تالشی، جعلی است (درباره نحوه ساخت ماده ماضی جعلی در تالشی، نک. بخش ۵-۴ همین مقاله).

یکی از شیوه‌های ساخت فعل واداری در تالشی، اضافه کردن همخوان /-n/ به ریشه قوی است: $\sqrt{\text{zār-n-əst-e}}$ «دریدن، پاره کردن»، ریشه با گردش واکه (تبدیل به ā) سببی شده‌است. به این نکته باید توجه کرد که اغلب در تالشی، فعل‌های لازم و متعدی از نظر ساخت تفاوتی ندارند و از کاربرد آنها در جمله به لازم و متعدی بودن آنها پی می‌بریم. با این حال، نشانه‌های واداری (سببی) بر متعدی بودن فعل دلالت دارد (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۶۳ و ۶۴).

این فعل با پیشوندهای /pe-ʌvi-ʃi-da-/ در تالشی مرکزی به کار رفته‌است: jizārnāste «از بغل دریدن»، dazārnāste «در هم دریدن»، pezeriste «پاره‌شدن»، vizeriste «فرودریدن».

برابر فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: تاتی دروی zarisen «پاره‌شدن» (سبزعلیپور، ۱۳۹۱: ۳۲۴)، بلوچی āzurtan «آزردن» (روسی، ۱۹۹۸: ۴۹۸).

۵-۱۴ žarde «دریدن، پاره‌کردن»

ماده مضارع žar-، ماده ماضی žard-

> ایرانی باستان - $\sqrt{\text{garh}^4}$ «بلعیدن» (چوانگ، ۲۰۰۷: ۱۰۹)، بارتولومه (۱۹۰۴: ۵۱۲) براساس صورت فعلی xjarōiš در اوستای متأخر، ماده x^{jar} «دریدن، بلعیدن» > $\sqrt{\text{gar}^3}$ «بلعیدن» را برای این فعل در نظر گرفته‌است؛ اما چوانگ (۲۰۰۷: ۱۰۹) به پیروی از جاماسب و هومباخ^۱ (۱۹۷۱) وجود چنین صورتی را در اوستای متأخر مردود شمرده، آسی ابرونی با پیشوند *ni- در واژه nyqqəyryn و دیگری niqqwærun «بلعیدن» (آبایف، ۱۹۷۳: ۲۶۸؛ ۱۹۷۹: ۲۰۵)، پشتو yārāy «پرخوری» (مرگنستیرنه، ۱۹۷۴: ۵۴)، žīra «زخم» (همو، ۱۹۲۷: ۱۰۷)، هندواروپایی آغازین $\sqrt{\text{g}^{\text{werh}3}}$ «بلعیدن، فروبردن» (پوکورنی، ۱۹۵۹: ۴۷۴)، ریکس (۲۰۰۱: ۲۱۱) نیز همین ریخت را تأیید کرده‌است: $\sqrt{\text{g}^{\text{erH}3}}$ «با حرص خوردن»، در اسلاوی کلیسایی باستان žrēti «بلعیدن»، لیتوانیایی gėrti «قورت‌دادن» (درکسن، ۲۰۰۸: ۴۴، ۶۱).

هنینگ (۱۳۷۴: ۷۲) واژه žarde را مشتق از واژه پارتی مانوی drdjd به معنی «دردزده» از ریشه اوستایی $\sqrt{\text{zad}}$ گرفته‌است که برخی به او انتقاد کرده‌اند.

ریکس (۲۰۰۱: ۲۱۱) برپایه ماده ودایی jagāra صورت هندواروپایی آغازین $\text{g}^{\text{erh}3}$ را به عنوان ماده برای این ریشه فعلی بازسازی کرده‌است، درنتیجه می‌توان ماده‌ای از ایرانی باستان که با z^{ar} آغاز شده باشد فرض کرد. ماده ماضی تالشی žard- > ایرانی باستان *jarta- همخوان z^{ar} آغازی ایرانی باستان در گویش‌های شمال غربی یا بدون تغییر مانده‌است و یا به z^{ar} تبدیل گشته: تالشی že «زدن». وجود واج z^{ar} در بعضی گونه‌های تالشی به‌خصوص تالشی مرکزی، عامل تمایز آن از دیگر گویش‌های همجوار به‌ویژه تاتی شاهرود است (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۲۵).

واج آغازی z^{ar} تالشی، گاه به y^{ar} و در موارد معدودی هم به j^{ar} و z^{ar} تبدیل شده‌است: yara «زخم»، jər «شیر فاسد که بر اثر حرارت، چون ماست بریده‌بریده درمی‌آید»، jəra «فریاد»

1. Jamaspa – Humbach

بلند». در تالشی نمونه‌های زیادی از این ابدال را می‌توانیم پیدا کنیم: واژه *žarde*، در تالشی جنوبی به *yarde* تبدیل شده‌است. این فعل با پیشوند *-ā-* نیز در تالشی کاربرد دارد: *āžarde* «دریدن». برابر این فعل در دیگر گویش‌های ایرانی: گزری و طاری *žārtān* «جویدن» (لکوک، ۲۰۰۲: ۱۲۸)، هرزنی *jir korde* «جر خوردن، دریدن» (کارنگ، ۱۳۳۳: ۵۵)، فارسی نو: *žard* «پر خوری» (دهخدا، ۱۳۷۷، زیر واژه).

۶- نتیجه‌گیری

۱- هرچند بحث ریشه و گردش واژه‌ها مربوط به دوره باستان است، این موارد به صورت مرده یا نیم‌مرده در گویش‌ها باقی مانده‌است. بازمانده فرایند گردش واژه‌ای ایرانی باستان را در ساخت برخی فعل‌های تالشی می‌بینیم: یکی با وجود واژه *ā* (مانند *gān*) به صورت قوی و دیگری با عدم واژه *ā* (مانند *gən*) به صورت ضعیف ظاهر گشته‌است.

۲- ساخت ماده ماضی جعلی *-(i/ə/u)st* + ماده مضارع) در تالشی مرکزی، بسیار شایع و وجه ممیز آن از سایر گویش‌های تالشی است.

۳- برخی تغییرات آوایی دور از ذهن در ماده‌های مضارع و ماضی تالشی که از دیدگاه هم‌زمانی، بی‌قاعده (سماعی) مصطلح شده‌اند، از دیدگاه تاریخی، ناشی از تأثیرات قانون بارتولومه بر ساختار ماده‌های ماضی گویش‌های شمال غربی از جمله تالشی است. مانند تبدیل */z/* به */š/* پیش از همخوان */t/*:

مصدر تالشی	ماده مضارع تالشی	ماده ماضی تالشی
<i>məšte</i>	<i>miz-</i>	<i>məšt-</i>

بنابراین قانونمندی‌های حاکم بر افعال بی قاعده فارسی و دیگر گویش‌های ایرانی فقط با مراجعه به تاریخ زبان روشن می‌شوند. و دانستن قوانین حاکم بر تحول تاریخی واژه‌ها، روشن‌گر بسیاری از ابهامات خواهد بود.

۴- یکی از شیوه‌های ساخت سببی در تالشی، افزودن پسوندهای *-āvn* و *-āmən* به ریشه ضعیف است که با ظاهرشدن *-āvn* و *-āmn* در این ریخت، با دیگر شیوه ساخت سببی در این گویش متفاوت است. این شیوه ساخت ماده سببی در گویش‌های تاتی و تالشی یک مشخصه گویشی به حساب می‌آید. احتمالاً در این ریخت، */v/* و */m/* همخوان‌های میانجی باشند (*gəl-ā-v-ən- > gəlāvn-*).

۵- تحولات خاص و حفظ ویژگی‌های آوایی و دستوری کهن تالشی می‌تواند در ریشه‌شناسی دقیق‌تر و نیز توصیف کامل‌تر دیگر زبان‌های ایرانی نو، مفید باشد. برخی تحولات آوایی خاص،

مانند تحول $/*dz/$ ایرانی باستان به $/z/$ و تبدیل $/*zt/$ ایرانی باستان به $/št/$ ؛ تالشی را در زمره زبان‌ها و گویش‌های ایرانی شمال غربی قرار داده‌است.

پی‌نوشت

۱. در تالشی، ریشه افعال به دو صورت ظاهر می‌شود: ضعیف و قوی. ریشه ضعیف شکلی از ریشه است که $\bar{e}$ ندارد ولی ریشه قوی $\bar{e}$ دارد (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۰: ۵۱).
۲. در فرهنگ سغدی تألیف دکتر قریب، واژگان سغدی کُذگذاری شده‌اند چنانکه در یک صفحه، حدود ۲۰ واژه آورده شده‌است؛ از این‌رو، بیشتر گویش‌شناسان برای راحت‌تر یافتن واژه مورد نظر به کُذ واژه ارجاع می‌دهند نه صفحه آن. نویسندگان مقاله هم این شیوه مرسوم را ترجیح داده‌اند.
۳. لارینگال، اصطلاحی است عمومی که برای آواهای چاکنایی و حلقی فرض شده برای هندواروپایی آغازین به کار می‌رود. لارینگال‌های سه‌گانه هندواروپایی آغازین از جهت آواشناسی این گونه‌اند: h_1 = بندشی چاکنایی ($\bar{t}$ = همزه فارسی)؛ h_2 = آوایی حلقی که در عربی نیز وجود دارد ($\bar{t}$ = ع عربی)؛ h_3 = همان h_2 است که لبی نیز شده‌است ($\bar{t}^w$) (بیکس، ۱۳۸۹: ۴۰۷).
- ۴- این منبع در اختیار نگارندگان نبوده و دلیل ذکر آن به نقل از چوانگ (۲۰۰۷) برای اطلاع خواننده بوده‌است:

Jamaspa, K. & H. Humbach. 1971. *Pursišnīhā. A Zoroastrian catechism. Part I.* Wiesbaden: Harrassowitz.

منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۷۳. *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران: ققنوس.
- اشرفی خوانساری، م. ۱۳۸۳. *گویش خوانساری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اشمیت، رودیگر. ۱۳۸۲. *دیگر گویش‌های ایرانی باستان*، در راهنمای زبان‌های ایرانی. ترجمه آ. بختیاری و دیگران. تهران: ققنوس.
- مدبری، م. [مصحح]. ۱۳۷۰. *شاعران بی دیوان در قرن‌های ۳-۴-۵*، تهران: پانوس.
- بیکس، ر. ۱۳۸۹. *درآمدی بر زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی*، ترجمه آ. طاهری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جعفری دهقی، م. ۱۳۸۴. «مقایسه تحول تاریخی برخی واج‌های تالشی با فارسی معیار». *گویش‌شناسی*، (۴): ۲۳-۳۹.
- خلف تبریزی، م. ح. ۱۳۶۲. *برهان قاطع*، به اهتمام م. معین، تهران: امیرکبیر.

- دهخدا، ع. ا. ۱۳۷۷. لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۸۲. «چند نکته دستوری در گویش تالشی». گویش‌شناسی، (۱): ۴۱-۵۲.
- _____ ۱۳۸۴. «تأملی دیگر در فہلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی». گویش‌شناسی، (۴): ۱۲۸-۱۴۶.
- _____ ۱۳۹۰. زبان تالشی: توصیف گویش مرکزی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و ا. خادمی ارده. ۱۳۸۷. فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی، رشت: دانشگاه گیلان.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و ج. سبزی‌پور. ۱۳۸۷. «ریشه و ماده فعل در گویش‌های تاتی، تالشی، و گیلکی». ادب‌پژوهی، (۶): ۱۱۱-۱۳۲.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و م. جلاله‌وند آلکامی. ۱۳۹۰. «فعل مجهول در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی». ادب‌پژوهی، (۱۶): ۹-۳۴.
- رفیعی جیردهی، ع. ۱۳۸۶. «فعل پیشوندی در تالشی». ادب‌پژوهی، (۱): ۱۰۷-۱۲۶.
- سبزی‌پور، ج. ۱۳۹۱. فرهنگ تاتی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- سرتیپ پور، ج. ۱۳۶۹. ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت: گیلکان.
- سُلگی، ح. و ر. بختیاری. ۱۳۹۰. «بررسی ریشه‌شناختی چند فعل هورامی». پژوهش‌های زبانی، ۲ (۲): ۷۵-۵۷.
- شرف‌کندی، ع. ۱۳۸۴. هه نیانه بفرینه: فرهنگ کردی - فارسی هه ژار، تهران: سروش.
- شیخ سنگ‌تجن، ش. ۱۳۸۶. «توصیف واج‌شناسی گویش تالشی در حوزه آوایی». گویش‌شناسی، ۴ (۲۱): ۶۶-۸۵.
- طاهری، ا. ۱۳۸۹ الف. گویش بختیاری کوه‌رنگ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ ۱۳۸۹ ب. «ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری». زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، (۱): ۱۱۱-۱۳۷.
- _____ ۱۳۹۱. «واج‌شناسی تاریخی گویش تاتی کرینگان». نخستین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (گذشته و حال). تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- قریب، ب. ۱۳۸۳. فرهنگ سعیدی، تهران: فرهنگان.
- _____ ۱۳۸۴. «تأثیر قانون بارتمه بر ساختار فعل‌های زبان فارسی». گویش‌شناسی، (۵): ۴-۲۵.
- کارگر، م. و ب. چراغی. ۱۳۹۳. «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه تالشی». ادب‌پژوهی، (۳۰): ۱۳۳-۱۵۰.
- کارنگ، ع. ۱۳۳۳. تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز: شفق.

- مایرهوفر، م. ۱۳۸۲. *دوران پیش از تاریخ زبان‌های ایرانی، ایرانی آغازین. در راهنمای زبان‌های ایرانی*، ترجمه آ. بختیاری و دیگران. تهران: ققنوس.
- منصوری، ی. ۱۳۸۴ الف. «طرح بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی». *گویش‌شناسی*، (۵): ۳۷-۵۸.
- _____. ۱۳۸۴ ب. *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (فارسی میانه زردشتی)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مولایی، چ. ۱۳۸۰. «زندواف». *نامه فرهنگستان*، (۱۸): ۷۷-۸۳.
- نغزگوی کهن، م. ۱۳۷۳. «توصیف ساختمان دستگاه فعل در گویش تالشی (دهستان تاسکوه ماسال)». *زبان‌شناسی*، (۱۱): ۳۸-۵۷.
- وطواط، ر. ۱۳۵۸. *لطایف الأمثال و طرائف الأقوال*، ویراسته س. م. سبزواری: تهران.
- هینینگ، و. ب. ۱۳۷۴. «زبان کهن آذربایجان». ترجمه ب. سرکاراتی. *نامه فرهنگستان*، (۱): ۵۱-۷۲.
- Abaev V. 1958, 1973, 1979, 1989. *Istorike-Etymologičeskij slovar osetinskogoyazyka. I-IV*, Moskva-Leningrad: Ockba-Aeh.
- Asatryan, G. 1986. Dim(i)lī (or Zāzā). *Encyclopaedia Iranica*, ed. Yarshater. Vol. VII: 405-411. Londen: Oxford.
- Bailey, H. W. 1979. *Dictionary of Khotan Saka (DKS)*, Cambridge: Cambridge University.
- Bartholomae, C. 1904. *Altiranisches Worterbuch*, Strassburg: Verlag Von Karl J.Trubner.
- Boyce, M. 1977. *A Word-List Of Manichaean Middle Persian And Parthian*. Acta Iranica9a, Leiden.
- Cheung, j. 2007. *Etymological Dictionary Of The Iranian Verb*. Leiden: Brill.
- Darmesteter, J. 1971. *Etudes Iraniennes*. Amesterdam: Philo.
- Derksen, R. 2008. *Database of the Baltic Inherited Lexicon*, Leiden: Brill.
- Durkin-Meisterernst, D. 2004. *Dictionary of Manichaean Texts. Volume III: Texts from Central Asia and China edited by Nicholas Sims-Williams. Part 1: Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Turnhout (Belgium): Brepols.
- Ghilain, A. 1939. *Essai sur la langue parthe*. rep:1966. Louvain.
- Hennig, W. B. 1933. *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfan fragmente*. in Acta Iranica (14): 158-253.
- Herzfeld, E. 1947. *Zoroaster And His World*, Vol1. Princeton: Princeton University.
- Horn, P. 1893. *Grundriss der neupersischen etymologie*. Strassburg: Verlag von karl J.Trübner.
- Hübschman, H. 1895. *Persische Studien*. Strassburg: Verlag von karl J.Trübner.
- Lecoq, P. 1979. *Le dialecte de Sivand*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- _____. 2002. *Recherches sur les Dialectes Kermanienes*. Acta Iranica 39. Leuven: Brill.
- MacKenzie, D .N.1961. *Kurdish dialect studies* . 2Vols, Oxford: Oxford University.

- _____.1966. The dialect of Awroman (Hawraman-I Luhon): Grammatical sketch, texts and vocabulary .Kobenhavn: Munksgaard's Forlag.
- _____.1971 .A Concise Pahlavi Dictionary. London: Oxford University.
- Monier-Williams, M. 1974. Sanskrit-English Dictionary. Oxford: Claredon.
- Morgenstierne, G. 1927 .An Etymological vocabulary of Pashto. Oslo: I Kommisjon hos Jacob Dybwad.
- _____.1932. Notes on Balochi etymology. NTS (5): 37-53.
- _____.1974. Etymological vocabulary of the Shughni Group .Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Neu, E. 1998. Hethitisch šimuš. Zeitschrift fur Vergleichende Sprachforschung. 55-111.
- Nyberg, H. S. 1974. A manual of Pahlavi. Part II: Glossary. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Pirejko, L. A. 1976 .Talyšsko-Russkij slovar (فرهنگ تالشی-روسی). Moskva: Russkij Jazyk.
- Pokorny, J. 1959. Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch. Tübingen: Francke edition.
- Rix, H. 2001. Lexikon der indogermanischen Verben, die Wurzeln und ihre Primarstammbildungen, bearbeitet von Martin Kummel, Thomas Zehnder, Reiner Lipp, Brigitte Schirmer. Zweite, erweiterte und verbesserte Auflage, bearbeitet von Martin.
- Rossi, A .V. 1998. Ossetic and Balochi in V. I. Abaev's Slovar. Istituto Italiano per l'Africae l'Oriente. 373-431.
- Samadi, M. 1986. Das Chevaresmische Verbum, Wiesbaden: Harrassowitz.
- Schmitt, R. 1984 .Zur Ermittlung von Dialekte in altiranischer Zeit. Sprachw 9: 183-207.
- Sims-Williams, N. 2000 .Bactrian Documents from Northern Afghanistan. London: Oxford University.
- Thackston, W. M. 2006. Kurmanji Kurdish, A Reference Grammar. Harvard: Harvard University.
- _____.2009. Sorani Kurdish A Reference Grammar. Harvard: Harvard University.